

دکتر دیوید شرایر، تعمق در بیل، جلسه ۲، ماری و حماسه گیلگمش دو همگرایی گسترده

دیوید شرایر و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دیوید پی. شرایر در تدریسش در مورد تعمق در سیل است. این جلسه دوم، ماری و حماسه گیلگمش، دو همگرایی گسترده است.

خوش آمدید، این دومین سخنرانی از چهار سخنرانی ماست و من شما را با یک بحث سریع در مورد ویلیام دیور و ایده همگرایی او و اینکه چگونه قرار است از این ایده استفاده کنیم و آن را توسعه دهیم و در مورد همگرایی‌های محدود و همگرایی‌های گسترده صحبت کنیم، به پایان رساندم، همانطور که شروع به بررسی این سخنرانی و سخنرانی بعدی از آموزه‌های ویلیام دیور در مورد تعمق در مورد سیل می‌کنیم.

این تلاقی، این همگرایی بین باستان‌شناسی و عهد عتیق، واقعاً چگونه است؟ در این سخنرانی، می‌خواهم در مورد چند همگرایی گسترده صحبت کنم، و امیدوارم تا پایان این سخنرانی، وقتی در مورد همگرایی گسترده صحبت می‌کنم، متوجه شوید که در مورد چه چیزی صحبت می‌کنم. باز هم، این لزوماً یک نقطه تماس مستقیم نیست، بلکه مسائل مربوط به جهان‌بینی و ساختار اجتماعی را روشن می‌کند؛ به طور غیرمستقیم محتوای کتاب مقدس را روشن می‌کند. و بنابراین، می‌خواهم در مورد ماری، یک مکان خاص، به دلایلی که بسیار بسیار روشن خواهد شد، صحبت کنم، و سپس می‌خواهم در مورد یک متن، حماسه گیلگمش، نیز صحبت کنم.

و این‌ها دو نتیجه بسیار بسیار مهم تحقیقات باستان‌شناسی هستند و مدت زمان بسیار بسیار زیادی است که وجود دارند. متأسفانه، در سال‌های اخیر، به دلیل مسائل مربوط به داعش و آشفته‌گی درون دولت سوریه آثار موجود در ماری به حاشیه رانده شده‌اند. اما مطمئنم چون اساساً از اوایل قرن بیستم در جریان بوده، در مقطعی دوباره رونق خواهد گرفت.

خیلی خیلی مهمه که فقط رهاش کنیم. بنابراین، من مطمئنم که ماری دوباره شروع می‌کنه. بنابراین، من اغلب از دانشجویانم می‌پرسم، و این کار رو بیشتر از هر چیز دیگه‌ای برای سرگرم کردن کلاس انجام می‌دم، اما من اغلب از دانشجویانم می‌پرسم، می‌دونید، ماهیت باستان‌شناسی چیه؟ و کلی جواب‌های مختلف می‌گیرم.

افرادی را خواهم داشت که چیزهایی مثل، آه، برای اثبات حقانیت کتاب مقدس می‌گویند. و افرادی را خواهم داشت که کمی مخالف‌خوان هستند و می‌گویند، آه، برای رد کتاب مقدس. برای پیدا کردن چیزی ارزشمند، ما به دنبال چیزی هستیم که واقعاً ارزشمند باشد و بتوانیم آن را به موزه بفروشیم.

اغلب اوقات، این افراد تحت تأثیر فیلم‌هایی مانند گنجینه ملی، ایندیانا جونز و مهاجمان صندوقچه گمشده قرار گرفته‌اند و این اشکالی ندارد. اما من اغلب این مکالمه را با بحثی در مورد اینکه باستان‌شناسی واقعاً چیست، تمام می‌کنم. و خنده‌دار است، خنده‌دار است، من از آن حسابی کیف می‌کنم.

من فقط رفتارشان را می‌بینم، و چهره‌هایشان کاملاً تغییر می‌کند. مخصوصاً وقتی به آنها می‌گویم که باستان‌شناسی واقعاً یکنواخت است، و شاید با یک کشف مهم، نقطه‌ی عطفی در آن ایجاد شده باشد. شما قرار است هر روز همین کار را انجام دهید، روز به روز و روز به روز.

و اگر خوش شانس باشید، چیزی پیدا خواهید کرد که واقعاً، واقعاً مهم خواهد بود. اما نمی‌توانید روی آن حساب کنید. قرار است به کلی کثیفی خیره شوید.

منظورم این است که، یادم می‌آید وقتی در تل رهوف بودم، کار کردن خاک بود، ریختن خاک در سطل‌ها، و سطل خاک را از سوراخ بیرون می‌کشید. و ما کف را تمیز می‌کردیم، و آنجا می‌نشستیم، و می‌گفتیم، باشه نظرت چیه؟ و به آن نگاه می‌کردیم، باشه؟ و خاک بود! بله، خاک است، اما آیا خاک قابل توجهی است؟ نمی‌دانم! و بعد جابجا می‌شدیم، و به یک دیوار بزرگ نگاه می‌کردیم. و می‌گفتیم، باشه، آن دیوار بزرگ را تمیز کنید.

و ما واقعاً با برس خاک را از روی خاک پاک می‌کردیم. اما این کاری است که باید انجام دهید. و ما به یک دیوار بزرگ خیره می‌شدیم و می‌گفتیم، اوه، باشه، به آن نگاه کن.

اوه، جای خاکستر، باشه، باشه. اوه، یه کف اینجا هست. و خب، کلی به کثیفی خیره شدن.

شما به خاک خیره می‌شوید و سعی می‌کنید بفهمید که آیا این خاک قابل توجه است یا خیر. با این حال نتیجه‌ی نهایی تا زمانی که باستان‌شناسان خود را در دفاترشان دستگیر نکنند، حاصل نمی‌شود. سال‌ها پس از این واقعه، آنها شروع به جمع‌آوری تمام داده‌های خود می‌کنند.

باستان‌شناسی در واقع گردآوری داده‌ها است. داده‌ها، داده‌ها، داده‌ها. آن را رسم کنید، ثبت کنید، در پایگاه داده قرار دهید، و ما به آن باز خواهیم گشت.

باستان‌شناسی یعنی همین. در پایان روز، وقتی همه کار حفاری را تمام کردند، به دفاترشان برمی‌گردند و شروع به سرهم کردن همه چیز می‌کنند.

بنابراین، شما باید متعهد باشید. باید ذهن خود را روی اهداف بلندمدت متمرکز کنید. اگر بخواهید، هدف نهایی است.

اگر صبور باشید. اگر به اندازه کافی صبور باشید و این موضوع را تا انتها دنبال کنید، احتمالاً به بینش‌های مهمی خواهید رسید. و اگر خوش شانس باشید، نحوه نگاه مردم به جامعه باستانی اسرائیل را تغییر خواهید داد.

آنها قرار است شیوه خواندن و درک مردم از کتاب مقدس را تغییر دهند. و این یک مثال از آن است. و مثالی از آن وجود دارد که در واقع در هیچ کجای اسرائیل مدرن امروز وجود ندارد.

در مکانی به نام سوریه است. و آن مکان باستانی ماری است. و ماری نمونه‌ی بسیار خوبی از این است که چگونه صبر، سال به سال حفاری، ترسیم نمودار داده‌ها، ثبت داده‌ها و در نهایت انتشار داده‌ها، نحوه‌ی درک ما از کتاب مقدس را تغییر خواهد داد.

خب، این چیزیه که می‌خوام اول از همه در این سخنرانی بهش بپردازم. می‌خوام به جایی که اسم ماری، ماری باستانی، نگاهی بندازم.

و روی این نقشه، اینجا جایی است که ماری اساساً قرار دارد. توجه کنید که درست داخل مرز سوریه است. در دره‌ای قرار دارد که مسیرهای تجاری باستانی را به هم متصل می‌کند.

در واقع افرادی هستند که در ترسیم مسیرهای تجاری باستانی تخصص دارند. و این خیلی خیلی جذاب است. شخصی به نام دورسی در آن زمان کتاب بسیار مهمی منتشر کرد.

او درباره سیستم‌های بزرگراهی باستانی در اسرائیل که از طریق آنها آمده‌اند و اینکه از کدام دره عبور کرده‌اند و غیره صحبت کرد. بنابراین، سیستم‌های بزرگراهی باستانی بسیار مهم هستند زیرا در آنجا تجارت جریان داشته است. بنابراین، ماری باستان در دره‌ای قرار دارد که به هم متصل می‌شوند.

اینجا بین‌النهرین است. در پایین اینجا اسرائیل باستان قرار دارد. بنابراین، می‌توانید اهمیت این مکان را ببینید.

خیلی خیلی به رود فرات نزدیک است. و شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد این مکان در واقع توسط کانال‌های ساخته دست بشر به رود فرات متصل بوده است. بنابراین، ویژگی‌های معماری بسیار پیچیده، زیرساخت‌ها و غیره.

و این همان چیزی است که اهمیت استراتژیک این مکان را افزایش می‌دهد. ماری باستان تاریخی دارد که می‌توان آن را در داستان سه شهر خلاصه کرد. و اولین شهر به آغاز هزاره سوم قبل از میلاد، حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد، برمی‌گردد.

این یک شهر بسیار قدیمی است که تاریخ سکونت بسیار بسیار طولانی و غنی‌ای دارد. پس از شهر ۱، شهر ۲ و سپس شهر ۳ قرار داشتند. شهر ۲ احتمالاً مستندترین شهر در بین این سه شهر است. احتمالاً پیچیده‌ترین شهر در بین این سه شهر بوده است.

ما این را تا حد زیادی از طریق توسعه سیستم کاخ مرکزی می‌دانیم. بنابراین، کاوشگران بر روی سیستم کاخ مرکزی تمرکز کرده‌اند و می‌توانند مراحل توسعه را شناسایی کنند.

و یک مرحله بسیار بسیار مهم و عظیم از توسعه با شهر ۲ مرتبط است. بنابراین شهر ۲ به خوبی مستند شده است. با این حال، احتمالاً مهم‌ترین شهر برای بحث ما شهر ۳ است. شهر ۳ و شخصی به نام زیمیری-لیم. زیمیری-لیم یک حاکم اموری، یک پادشاه اموری ماری باستان بود.

او یکی از آخرین پادشاهان اموری ماری باستان بود. او گنجینه‌ای از متون بسیار مهم، اسناد متنی از نحوه انجام امور روزمره ماری، از خود به جا گذاشت. شهر شماره ۳ سرانجام غارت و به آتش کشیده شد.

و زیمیری-لیم آنجاست و همه چیز را تماشا می‌کند. بنابراین، به دلایلی که تا چند دقیقه دیگر مشخص خواهد شد، قرار است روی مکاتبات بین زیمیری-لیم تمرکز کنیم.

بنابراین، در نهایت حمورابی در حین عبور از بین‌النهرین و یافتن بابل، آن را غارت کرد. پس این همان کسی است که در نهایت همه چیز را از بین برد. حالا، میراث ماری چیست؟ باز هم، چیزی که من در موردش صحبت کردم چند جزئیات اساسی در مورد شهر، مدت زمان اشغال، شهر بسیار بسیار قدیمی و آنچه مهم است، بود.

خب، حالا می‌خواهم به این بپردازم که واقعاً چه چیزی مهم است. اساساً قرار است داده‌های مهم را به شما بدهم، آنها را برای شما خلاصه کنم و سپس آنها را به عهد عتیق برگردانم. یکی از اولین چیزهایی که باید بفهمیم، میراث اموریان به عنوان یک فرهنگ خاص و جوامع دوریختی است.

حالا، ممکن است پیچیده به نظر برسد، اما بگذارید روشن کنم. اموریان یک گروه قومی متمایز هستند. در واقع اموریانی در مکان‌های خاصی در عهد عتیق مورد بحث قرار گرفته‌اند.

نه اغلب، نه به اندازه بعضی از کنعانیان، اما ما در عهد عتیق از اموریان صحبت می‌کنیم. بنابراین، عهد عتیق از این فرهنگ خاص آگاه است. آنها فرهنگی بسیار گسترده، فرهنگی بسیار دشوار برای تعریف هستند.

اما آنها آنجا هستند، ما می‌توانیم آنها را شناسایی کنیم، می‌توانیم به دلایل مختلف تشخیص دهیم چه کسی آموری است و چه کسی نیست، اما این کار بسیار بسیار دشوار است. آنها یک گروه مردمی متنوع بودند. آنها یک فرهنگ متنوع، متحد بودند و می‌توانیم از دانیل فلمینگ برای شروع بیان و روشن کردن بسیاری از این موارد تشکر کنیم، اما آنها نه توسط هیچ ملتی، نه توسط هیچ مکان خاصی، بلکه توسط یک شیوه زندگی خاص و یک زبان متحد شده‌اند.

بنابراین، آنها به سبک خاصی از زبان و به شیوهی خاصی از زندگی پایبند بودند. و آن شیوهی زندگی بیش از هر چیز به عنوان یک شیوهی زندگی سیار و شبانی تعریف می‌شود. این فرهنگی نبود که تمایل به اسکان و شهرنشینی داشته باشد.

نه، آنها از جایی به جای دیگر می‌رفتند و الگوهای مهاجرت فصلی گله‌هایشان را دنبال می‌کردند و کارها را متفاوت از مراکز شهری محلی انجام می‌دادند. آنها همچنین به طور منفی درک می‌شدند. نکات مثبت وجود داشت، اما نکات منفی زیادی نیز وجود داشت.

بنابراین، وقتی مکاتبات زمیری لیم را می‌خوانیم که در مورد، ببخشید، صحبت می‌کند، وقتی اسناد خاصی از بین‌النهرین را می‌خوانیم که در مورد اموریان صحبت می‌کند، برخی از آنها مثبت است، اما نکات منفی زیادی نیز وجود دارد. اما آنها همچنین در مورد این افراد صحبت می‌کنند که با یک سبک زندگی خاص تعریف شده‌اند. حال، در مورد اینکه اموریان در عهد عتیق کجا تکرار شده‌اند، عهد عتیق همچنین از آنها به عنوان یک جامعه سیاسی با تعریف نامشخص در مناطق کوهستانی مرکزی قبل از عصر آهن یاد می‌کند.

آنها پدیده‌ای از اواخر عصر برنز و اواسط عصر برنز هستند که با مناطق کوهستانی مرتبط هستند، جایی که این شیوه زندگی سیار چوپانی واقعاً در آن منطقه رواج یافت. و به نظر می‌رسد بنی اسرائیل در کتاب مقدس آنها را به طور منفی به یاد می‌آورند. به عنوان مثال، منسی در ارزیابی سلطنتی خود به طور منفی توصیف شده است، و گناهان او در واقع با گناهان اموریان قبل از او همسو است.

بنابراین، این خیلی منفی است. من معتقدم که کار منسی است. من کاملاً مطمئنم که کار منسی است.

چون به جورایی از ناکجاآباد پیداش میشه. اما اونا تو عهد عتیق هم پیدا میشن. تو تثبیه هم در موردشون بحث شده، که با بت پرستی کنعانی‌ها هم مرتبطه.

بنابراین، آنها به صورت منفی به یاد آورده می‌شوند. اما باز هم، آنها به خاطر یک سبک زندگی خاص، به عنوان یک جامعه سیاسی با تعریف نامشخص به یاد آورده می‌شوند، و به صورت منفی به یاد آورده می‌شوند. حال، نکته دیگری که متون ماری در مورد آن صحبت می‌کنند، ایده جامعه دوریختی است.

دوریختی به عناصر جداگانه اما قابل شناسایی در یک جامعه اشاره دارد که برای خیر جامعه با هم همکاری می‌کنند. حال، باید اعتراف کرد که تعریف دوریختی دشوار است. اما من فکر می‌کنم می‌توانیم با اطمینان کامل بفهمیم که جوامع خاص، به ویژه در جهان باستان، از حوزه‌های مختلف، یا به عبارت دیگر، از عناصر مختلف تشکیل شده‌اند.

و بسیاری از اوقات، افرادی در آن جامعه بودند که امرار معاش می‌کردند و روزانه به عنوان دامدار فعالیت می‌کردند. و بنابراین ابراهیم این کار را می‌کرد، بزرگان این کار را می‌کردند. آنها الگوهای مهاجرت فصلی را در بالا و پایین جاده سنترال ریج دنبال می‌کردند، و این چیزی است که ما در مورد آن صحبت می‌کنیم.

متون ماری درباره این مردمان کشاورز-دامدار در رابطه با مردمی که در شهرها زندگی می‌کردند صحبت می‌کنند. و بارها، آنها درباره تنشی که در آنجا وجود داشت صحبت می‌کنند. آنها کارها را متفاوت انجام می‌دادند.

یک نمونه عالی از این مورد، لوط در نزدیکی سدوم و عموره است. سدوم و عموره شهرها هستند. آنها مراکز شهری هستند. به نظر می‌رسد که بخش زیادی از آن با این شیوه زندگی کشاورزی-دامداری مرتبط است.

اینها جوامع دوریختی هستند که به خوبی در ماری مستند شده‌اند. و اهمیت آن را در ادامه بررسی خواهیم کرد. اما باز هم، پیامدهای ماری تا حد زیادی با میراث آموری‌ها و جوامع دوریختی مرتبط است و چگونه آنها را تعریف می‌کنیم؟

همچنین روشن می‌کند، و این احتمالاً عنصر مورد علاقه من در متون ماری است، زیرا تا قبل از متون ماری، ما کمی بازی‌های سایه‌ای انجام می‌دادیم وقتی صحبت از تعریف پیامبران می‌شد. آنها چه کسانی بودند؟ آنها چگونه به عنوان یک نهاد اجتماعی عمل می‌کردند؟ ما مقداری متن داشتیم. ما شواهدی از مکان‌های خاص داشتیم.

، اما با ماری، همه چیز واقعاً شروع به روشن شدن کرد. و می‌توانیم از چند محقق، به ویژه آبراهام مالامونت تشکر کنیم که واقعاً شروع به بیان نوعی از مشخصات نهادی پیامبر کردند که به لطف متون ماری امکان‌پذیر شد. حالا، کاری که ماری انجام می‌دهد، ماری درباره پیامبران صحبت خواهد کرد.

در این لوح‌های خط میخی درباره پیامبران صحبت خواهد شد. آنها با اصطلاحات متنوعی درباره پیامبران صحبت خواهند کرد. آنها از اصطلاحات متنوعی برای صحبت درباره این پیامبر استفاده خواهند کرد.

و این یعنی چه؟ یعنی نهاد نبوت نباید به یک اصطلاح خاص تقلیل یابد. خب، شاید شنیده باشید که کسی بگوید، خب، می‌دانید، به آن شخص ناوی می‌گویند، پس بنابراین، او یک پیامبر است. اما به این شخص اینجا ناوی نمی‌گویند، پس او فقط یک پیشگو یا یک آینده‌نگر است.

او واقعاً یک پیامبر نیست. این هوی است، این مزخرف است. این درست نیست زیرا چیزی که ماری به ما نشان می‌دهد این است که از اصطلاحات متنوعی برای صحبت در مورد یک نهاد اجتماعی واحد استفاده می‌شد.

ما یک پروفایل اجتماعی ایجاد می‌کنیم که عمدتاً بر اساس عملکرد است. این افراد در چارچوب جوامع خود چگونه عمل می‌کردند؟ بیشتر از اینکه چگونه به آنها ارجاع داده می‌شد. ارجاع مهم است.

نمی‌گوییم که ارجاع مهم نیست، اما می‌گوییم اگر تمام چیزی که به آن تکیه می‌کنیم این باشد که چگونه به آنها ارجاع داده می‌شود، آنگاه به طور بالقوه می‌توانیم دچار مشکل شویم. اما ماری به ما نشان می‌دهد که می‌توان از اصطلاحات متنوعی برای صحبت در مورد پیامبران استفاده کرد. بنابراین، متون ماری، هنگام صحبت در مورد پیامبران، به عنوان یک ابزار مقایسه‌ای بسیار ارزشمند عمل می‌کنند.

، آنها به ما نشان می‌دهند که پیامبران ماری و این متون مربوط به حدود ۱۷۵۰ سال قبل از میلاد هستند بنابراین در دوره پدرسالاری، نه در دوره پادشاهان و سلطنت‌های متحد و منقسم. این صدها سال قبل‌تر است، اما آنها هنوز روش‌های مشابهی از پیشگویی را به ما نشان می‌دهند. پیشگویی استقرایی در مقابل پیشگویی قیاسی.

آنها چگونه پیشگویی‌های نبوی ارائه می‌دادند؟ ماری به ما نشان می‌دهد که آنها کارهای مشابهی انجام می‌دهند. پیشگویی شهودی در کنار پیشگویی استقرایی. پیشگویی شهودی زمانی است که کلمه‌ای به شخصی که توسط روح الهی مسح شده است، می‌رسد.

آنها فقط یک کلمه را دریافت می‌کنند. شاید شما آن را شنیده باشید. من یک کلمه برای شما دارم که از روح القدس آمده است.

این یک پیشگویی شهودی است. پیشگویی استقرایی از نوعی خط مبنا، نوعی پدیده قابل مشاهده استفاده می‌کند، و سپس شما چیزی را می‌بینید، به چیزی نگاه می‌کنید و می‌گویید، خوب، این چه معنایی دارد؟ خوب کمبود کتاب درسی اصطلاحات بهتر چه می‌گوید؟ بنابراین، آنها به قوانین و معیارهای تعیین شده برمی‌گردند و می‌گویند، خوب، اگر کلاغ در این ساعت از روز بالای خانه شما پرواز کند، احتمالاً با چیزی شوم روبرو هستیم. پس این همان پیشگویی قیاسی بود.

شما چیزهایی را می‌بینید، و چیزی را مشاهده می‌کنید، چیزی را تجربه می‌کنید، سپس به یک قانون پذیرفته شده برمی‌گردید تا بفهمید که آن به چه معناست. بنابراین، ما این را در عهد عتیق داریم. ما آن را در ماری داشتیم.

باز هم، به ما کمک می‌کند تا این نهاد را در متن درک کنیم. ما همچنین در ماری می‌بینیم که پیشگویی با دوران بحران مرتبط است. پیشگویی با ساختارهای قدرت خاصی مرتبط است.

بنابراین، در ماری پیامبران مرکزی و در ماری پیامبران پیرامونی وجود دارند. پیامبران پیرامونی، پیامبرانی هستند که با ساختارهای قدرت مرکزی مرتبط نیستند. ایلیا، الیشع، میکاه.

اینها پیامبرانی هستند که در حاشیه جامعه می‌چرخند. آنها با هیچ نهادی مرتبط نیستند. آنها با سلطنت مرکزی ارتباطی ندارند.

اما پیامبرانی مثل ناتان داریم. پیامبرانی مثل جاد. احتمالاً اشعیا بیشتر یک پیامبر محوری است.

او به راحتی به پادشاه حزقیا و پادشاه آحاز دسترسی دارد. او احتمالاً بیشتر یک پیامبر مرکزی است تا یک پیامبر فرعی. بنابراین، ما اینها را در عهد عتیق داریم.

و پیشگویی مرتبط با دوران بحران؟ منظورم این است که کل عصر آهن، دوران عظیمی از گذار اجتماعی و بحران بود، به ویژه زمانی که نئو-آشوری‌ها و بابلی‌ها به صحنه آمدند. بنابراین، دوباره در ماری شاهد پیامبرانی هستیم که به همان شیوه کار خود را انجام می‌دادند. این به یک ابزار مقایسه‌ای ارزشمند برای ایجاد یک پروفایل برای نهاد پیامبر تبدیل می‌شود.

ما همچنین در ماری می‌بینیم که نبوت در چارچوب چیزی بزرگتر درک می‌شود. و پسر، این چقدر هیجان‌انگیز است. این به ما نشان می‌دهد که پیامبران بنی اسرائیل، زیرا آنها کلام خود را بخشی از چیزی بزرگتر می‌دانستند. ایده عهد، تاریخ رستگاری، رابطه خدا با اسرائیل، همین چیز، اتفاقات مشابهی در ماری در حال رخ دادن بود.

از نظر الهیاتی به آن اندازه توسعه نیافته بود. اما شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد پیامبران در ماری می‌دانستند که سخنانشان بر چیزی بزرگتر از آن تعامل خاص تأثیر خواهد گذاشت. بنابراین ماری به طرز جالبی یک برش عرضی خوب ارائه می‌دهد.

باز هم، تقریباً مربوط به سال ۱۷۵۰ پیش از میلاد. خب، این مربوط به زمان زیرملیم است. این یک مقطع زمانی ارزشمند را در اختیار ما قرار می‌دهد که کتاب مقدس دیدگاهی در زمانی‌تر به ما می‌دهد.

این دو چیز در کنار هم، واقعاً به ما اجازه می‌دهند تا با اطمینان در مورد اینکه پیامبران چه کسانی هستند، چگونه کسب و کار خود را اداره می‌کنند و در جامعه چه می‌کنند، صحبت کنیم. ما شروع به درک این موضوع می‌کنیم که پیامبران هم نقش الهیاتی و هم نقش اجتماعی داشته‌اند. تشخیص بین این دو بسیار دشوار است.

بله، آنها کلام خدا را به مردم، به پادشاهان، به کاهنان، به توده مردم رساندند. و وقتی این کار را کردند، یک کارکرد اجتماعی خاص را انجام دادند. بنابراین، باز هم، بینش بسیار بسیار ارزشمندی در مورد متن ماری و اینکه چگونه به ما کمک می‌کند تا مشخصات، مشخصات نهادی پیامبران را تعریف کنیم، وجود دارد.

حالا، فقط چند دقیقه به عقب برمی‌گردیم، فقط چند دقیقه بر اساس آنچه گفتم، ماری چه چیزی در مورد تاریخ پدران مقدس به ما می‌گوید؟ دوباره، به متن ماری نگاه می‌کنیم و این تعامل بین کشاورزان-دامداران و شهرنشینان را می‌بینیم. و من به طور خلاصه اشاره کردم که این بسیار شبیه لوط به نظر می‌رسد. این بسیار شبیه ابراهیم، اسحاق و یعقوب به نظر می‌رسد.

منظورم این است که ابراهیم برمی‌گردد، با ملک‌یصدق تعامل دارد، که به وضوح با یک مکان شهری در نزدیکی او مرتبط است، و آنها این تعامل را دارند. این چه چیزی در مورد تاریخی بودن پدران قوم به ما می‌گوید؟ و گفتگو در مورد تاریخی بودن روایت‌های پدران قوم طولانی است. و من نمی‌خواهم لزوماً آن جزئیات را تکرار کنم.

اما این چیزی است که در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی مورد بحث و بررسی قرار گرفته و بحث بسیار بسیار شدیدی بوده است. اما نکته جالب در مورد ماری این است که به ما نشان می‌دهد توصیفات اجتماعی اطلاعات پیش‌زمینه و زمینه‌ای که پدرسالاران در آن زندگی می‌کردند، خیال‌پردازی نیست. واقعیت است.

این نحوه عملکرد این جوامع است. این نحوه عملکرد و تعامل این عناصر در درون جوامع است. بنابراین، وقتی در مورد تعاملات دوره‌ای ابراهیم با مردم شهر صحبت می‌شود، وقتی در مورد نوع تعامل لوط با مراکز شهری و غیره صحبت می‌شود، وقتی در مورد این چیزها صحبت می‌شود، این خیال‌پردازی نیست.

متن کتاب مقدس از یک خاطره مستند، خاطره، واقعیت پدرسالاران بهره می‌برد. ماری به ما اجازه می‌دهد تا این مطالب را با کمی جزئیات بیشتر درک کنیم. آیا این، تاریخی بودن روایت‌های پدرسالاران را بدون هیچ شکی ثابت می‌کند؟ نه، این کار را نمی‌کند.

بنابراین، شما نباید به متن ماری استناد کنید که در مورد جوامع دوریختی صحبت می‌کند، که به ما در شناسایی و درک این نوع جوامع کمک می‌کند. شما نباید از آن متون استفاده کنید و از آنها به عنوان پشتوانه‌ای برای تاریخی بودن روایت‌های پدرسالاران استفاده کنید. شما نمی‌توانید این کار را انجام دهید زیرا شواهد فقط تا حدی معتبر هستند.

این فقط تا جایی پیش می‌رود که این تعامل، این نوع تعامل، این نوع جامعه، یک تعامل واقعی بوده باشد. وقتی شروع به استفاده از این شواهد برای استدلال در مورد تاریخی بودن ابراهیم، اسحاق و یعقوب می‌کنید، پا را فراتر از حد گذاشته‌اید. شما فراتر از شواهد می‌روید.

بنابراین، هر چه شواهد به شما می‌دهند را بپذیرید. اما باز هم، فکر می‌کنم مهم است. فکر می‌کنم مهم است زیرا این روایت‌ها را در یک چارچوب تاریخی واقعی تثبیت می‌کند، و این مهم است.

خب، این ماری است، و من می‌خواهم اینجا بحث را عوض کنم. می‌خواهم اینجا بحث را عوض کنم و درباره حماسه گیلگمش صحبت کنم. باز هم، ماری یک مکان است، و ما به شهر شماره ۳ می‌پردازیم. این یک مکان خاص است که واقعاً پیشینه اجتماعی، ساختار اجتماعی پیامبران، جوامع دوریختی، اموریان و غیره را روشن می‌کند.

باز هم، یک همگرایی گسترده. اما اینجا می‌خواهم درباره ادبیات صحبت کنم. می‌خواهم درباره ادبیات صحبت کنم، و اینجا است که اوضاع واقعاً، واقعاً هیجان‌انگیز می‌شود.

من حماسه گیلگمش را دوست دارم. کم‌کم از آن خوشم آمد، و فکر می‌کنم به دلایل مختلف واقعاً، واقعاً جذاب است. اما باید شروع کنیم چون یک متن است؛ باید با خلاصه داستان شروع کنیم.

با روایت این شاهکار آغاز می‌شود. گیلگمش—نباید بگویم که با آن آغاز می‌شود، اما حماسه گیلگمش ضروری است. چیزی بیش از این است؛ به یک معنا بسیار فلسفی است. اما عمدتاً درباره روایت شاهکارهای یک پادشاه تاریخی اوروک است که نامش گیلگمش بود. حال، در ابتدا، ظاهراً گیلگمش شخصیت بسیار دشواری داشته است.

سطرهای آغازین حماسه گیلگمش درباره خشونت او نسبت به مردمش صحبت می‌کند، و او رهبر خوشایندی نبود. و این واقعیت باعث شد که مردم به نوعی، نمی‌دانم، فریاد بزنند. در تصاویری که مرا به یاد فصل اول کتاب خروج می‌اندازد، مردم در پاسخ به یک رهبر غیرخیرخواه و در یک بستر ظالمانه فریاد می‌زنند.

شبیه است؛ دقیق نیست، اما وقتی آیات ابتدایی گیلگمش را می‌خوانید، مرا به یاد آن فصل اول سفر خروج می‌اندازد. و خدایان دور هم جمع می‌شوند و فریادهای مردم را می‌شنوند و می‌گویند، خب، اساساً، باید کاری در این مورد انجام دهیم، و قرار است چه کار کنیم؟ خب، بیایید یک رقیب برایش تعیین کنیم. بیایید کسی را به او بدهیم که او را سر جایش بنشانند، کسی که قرار است بر او حکومت کند، و او را به حاکمی خیرخواه‌تر تبدیل کند. و ما قرار است انکی‌دو را به او بدهیم، و این یک مرد وحشی است.

بنابراین، گیلگمش اهل شهر است، او یک پادشاه است، و در پاسخ به او، اگر بخواهید، خدایان یک کوه به او می‌دهند. و انکی‌دو، همانطور که توصیف شده، او فقط، منظورم این است که او همین است، او یک مرد کوهستانی است. او مردی از بیابان است، و بسیار رام نشده است، اما این فردی است که قرار است گیلگمش را مهار کند.

مشکل این است که وقتی انکی‌دو و گیلگمش بالاخره به هم می‌رسند، با هم می‌جنگند، کشتی می‌گیرند و این یک مبارزه بسیار بسیار طولانی است که شروع می‌شود و از جایی به جای دیگر می‌رود، اما در نهایت، انکی‌دو و گیلگمش از هم متنفر نمی‌شوند، بلکه تبدیل به بهترین دوستان هم می‌شوند. منظورم این است که اساساً رابطه‌ای دوستانه بین آنها شکل می‌گیرد. و بنابراین نقشه خدایان تا حدودی نتیجه معکوس داد.

گیلگمش بهترین دوست انکیدو می‌شود و این شروع به تغذیه بقیه روایت می‌کند. یکی از کارهایی که آنها انجام می‌دهند این است که روایت از زمان‌های خاصی به جلو می‌پرد؛ چیزهایی را نشان می‌دهد و روایت را پیش می‌برد و سپس، پس از اینکه انکیدو و گیلگمش با هم دوست می‌شوند، اساساً، آنها دور هم می‌نشینند و حوصله‌شان سر می‌رود.

چیکار کنیم؟ نمی‌دونم. می‌تونیم بیشتر کشتی بگیریم. او، نه

به اندازه کافی این کار را کردیم. بیایید برویم بالا و چیزی بکشیم. بیایید برویم بالا و شکار کنیم

و بنابراین، گیلگمش و انکیدو تصمیم می‌گیرند که به جنگل لبنان بروند و مردانگی خود را به کار گیرند، و به دنبال یک خدای افسانه‌ای به نام هومبابا بگردند. و این خدایی است که بر جنگل‌ها، حاشیه قلمرو زمینی حکومت می‌کند. و یکی از چیزهایی که باید در مورد جنگل‌ها در ادبیات باستانی بین‌النهرین بدانید این است که آنها اغلب نمادی از مناطق انتقالی بین چیزهای روی زمین و هر چیزی فراتر از قلمرو زمینی، یا به عبارت دیگر ماوراءالطبیعه، هستند.

بنابراین، جنگل، این طبیعت بکر است، این منطقه‌ی انتقالی که در آن موجودات دیوانه و ترسناکی زندگی می‌کنند. و یکی از آن موجودات دیوانه و ترسناک که در جنگل سدر لبنان زندگی می‌کنند، موجودی به نام هومبابا است. و بنابراین، انکیدو و گیلگمش تصمیم می‌گیرند که به آنجا بروند و هومبابا را بکشند.

آنها بالاخره بعد از یک سفر طولانی به آنجا می‌رسند. و در طول این سفر است که واقعاً فکر می‌کنند می‌دانید، آیا واقعاً می‌خواهیم این کار را انجام دهیم؟ اما به این نتیجه می‌رسند که واقعاً قرار است به دنبال این شخص بروند. و واقعاً قرار است به دنبال این شخص بروند.

و سرانجام، آنها به جنگل لبنان می‌روند. آنها پس از اینکه هومبابا به آنها توهین کرد، هومبابا را می‌کشند. اما سرانجام او را مطیع خود می‌کنند و او را پس می‌گیرند.

آنها شواهد پیروزی را به اوروک می‌برند، جایی که قرار است جشن بگیرند. آنها قرار است یک مهمانی بزرگ برگزار کنند. و در طول آن مهمانی است که ایشتار شروع به داشتن چشمانی خیره‌کننده برای گیلگمش می‌کند.

او به گیلگمش ابراز علاقه می‌کند. و گیلگمش او را طرد می‌کند. و این ایشتار را عصبانی می‌کند.

و بنابراین، او پیش پدرش می‌رود و می‌گوید، می‌دانی، گیلگمش مرا طرد کرده است. من هرگز اینقدر شرمنده نبوده‌ام. من غمگین هستم.

یه کاری بکن بابا. یه کاری بکن. و خب، پدرش، می‌دونی، خیلی جالبه که چطور تعامل بین خدایان توی این متن توصیف شده.

خیلی بچه‌گانه و از این جور چیزها، خیلی حق به جانبانه‌ست. اما بالاخره، گاو کیهانی آزاد می‌شه. قراره گاو کیهانی بره به اوروک و همه چیز رو غارت کنه.

و این تاوان است. این تاوانی است که به گیلگمش برای رد کردن ایشتار داده می‌شود. خب، متأسفانه، گیلگمش و انکیدو دوباره وارد عمل می‌شوند.

و آنها گاو کیهانی را شکست می‌دهند، که مردم را حتی بیشتر عصبانی می‌کند. بنابراین شما گیلگمش را دارید که توسط انکیدو قدرت گرفته است، کسی که شروع به ایجاد مشکلات بیشتر برای خدایان در پانتئون می‌کند. بنابراین، آنها چه خواهند کرد؟ و در اینجا، در این مرحله، یک شکاف کاملاً آشکار وجود دارد.

یه وقفه‌ای تو متن هست. و بعد وقتی اوضاع دوباره روبراه می‌شه، یه کنفرانس، اگه بخوایم بگیم، یه کنفرانس الهی در جریان، که توش خدایان می‌گن، باشه، یه اتفاقی باید بیفته. باید از اول شروع کنیم.

و این یعنی کنار گذاشتن انکیدو از روی میز. انکیدو از روی میز برداشته می‌شود، و او کشته می‌شود. و این برای گیلگمش بسیار بسیار ناراحت‌کننده است.

چون این بهترین دوستش بود، این برادرش بود. آنها یک رابطه‌ی دوستانه‌ی عالی داشتند که همه کار را با هم انجام می‌دادند، یک رابطه‌ی بسیار صمیمی با این پسر، و او فوراً شیفته‌ی او شد.

و بنابراین، گیلگمش شروع به سرگردانی می‌کند. او از نظر احساسی و روانی از کنترل خارج می‌شود و ذهنش شروع به سرگردانی می‌کند. و جایی که این اتفاق می‌افتد این است که او بیرون می‌رود و سعی می‌کند از همه اینها سر در بیاورد.

اگر بخواهید، او می‌خواهد به پیاده‌روی برود. و او می‌خواهد ایده جاودانگی را دنبال کند. مرگ خیلی غم‌انگیز است.

مرگ خیلی وحشتناک است. من نمی‌خواهم آن را تجربه کنم. و او شروع به جستجوی جاودانگی می‌کند.

این جستجو، این جستجوی جاودانگی او را به فردی به نام اوتناپیشتم خواهد رساند. چون تا جایی که گیلگمش می‌داند، فقط یک انسان وجود دارد که تا به حال به جاودانگی دست یافته است. و بنابراین منطق به او می‌گوید اگر یک انسان این کار را انجام داده، من باید بروم آن فرد را پیدا کنم، از او بپرسم که چگونه این اتفاق افتاده است، و این کلید موفقیت من است.

بنابراین، او در پاسخ به مرگ انکیدو، اوتناپیشتم، به دنبال جاودانگی می‌رود. اوتناپیشتم می‌گوید، و ما در اینجا به این تصویر می‌پردازیم. در نهایت گیلگمش راه خود را به اوتناپیشتم پیدا می‌کند.

اوتناپیشتم در مناطق مرزی، مناطق انتقالی بین قلمرو زمینی و قلمرو آسمانی زندگی می‌کند، زیرا او جاودانه است. این منطقی است. بنابراین، گیلگمش، در یک سفر بسیار دشوار، خود را در کنار اوتناپیشتم می‌یابد و اساساً می‌گوید، چطور این کار را کردی، رفیق؟ چطور این کار را کردی؟ من کمی از آن را می‌خواهم.

گفتگوی در می‌گیرد و آن گفتگو به شکل یک داستان درمی‌آید. اوتناپیشتم شرح می‌دهد که چگونه جاودانگی را به دست آورده است، که شامل سیلی بود که خدایان فرستادند.

این شامل قایقی بود که او و اعضای جامعه‌اش را نجات داد. این شامل نشستن او روی آن قایق برای مدت طولانی بود. این شامل فروکش کردن سیل جهانی بود به طوری که قایق در نهایت به زمین برخورد کرد.

او از قایق پیاده می‌شود و ناگهان، خدایان خشمگین می‌شوند. خدای من، بشریت نجات یافته است. ما این سیل را برای کشتن بشریت به راه انداختیم.

ما می‌خواستیم بحث بشریت از بین برود، اما آنها زنده ماندند. چه اتفاقی افتاد؟ و بنابراین این درگیری داخلی بین خدایان آغاز می‌شود، زیرا خدایان می‌دانند که کسی راز را فاش کرده است. آن شخص چه کسی بود؟ و بنابراین اوتناپیشتم سرانجام پیشنهاد جاودانگی را دریافت می‌کند.

و او می‌گوید، باشه، تو ما را گرفتی، تو انجامش دادی، تو الهی هستی. اما در جریان تعریف کردن آن داستان، که خیلی شبیه روایت طوفان نوح در کتاب مقدس به نظر می‌رسد، اما در جریان تعریف کردن آن داستان اوتناپیشتم به گیلگمش نگاه می‌کند و می‌گوید، این یک معامله‌ی یک‌باره بود رفیق. تو این را نمی‌فهمی.

اما گیلگمش به این راضی نیست. او همچنان فشار می‌آورد، همچنان فشار می‌دهد، همچنان فشار می‌دهد. او اوتناپیشتم را از پا درمی‌آورد.

و اوتناپیشتم بالاخره می‌گوید، باشه، باشه، اگه بتونی یه هفته بی‌وقفه بیدار بمونی، باشه، اگه بتونی یه هفته بی‌وقفه بیدار بمونی، باشه، اگه بتونی یه هفته بی‌وقفه بیدار بمونی، می‌تونی. اون نمی‌تونه این کار رو بکنه. اون از سفرش خیلی خسته شده.

او آنقدر از همه چیز در زندگی‌اش خسته شده که زیاد دوام نمی‌آورد. و برای اثبات حرفش، اوتناپیشتم دستور پخت کیک می‌دهد.

او گفت، ببین، بیدار شدی. گفتم نخوابیدی، اما اینم از اینکه ما همه این غذا را درست کردیم و تو خوابیدی. اما گیلگمش هنوز راضی نیست.

او همچنان به زور زدن ادامه می‌دهد، و همچنان به زور زدن ادامه می‌دهد. و در نهایت، اوتناپیشتم می‌گوید، باشه، باشه، باشه. اگر بتوانی به آب‌های اولیه آپسو فرود بیایی، گیاهی هست که در کف دریاچه رشد می‌کند.

اگر بتوانی آن گیاه را به دست آوری، می‌توانی آن را دوباره پرورش دهی. این برگ برنده‌ی توست. اگر بتوانی این کار را بکنی، جاودانه خواهی شد. و گیلگمش می‌گوید من این شرط را می‌پذیرم.

من انجامش میدم. بنابراین، چند سنگ سنگین به خودش بست و به آب زد و تا ته آب فرو رفت و گیاه را برداشت. و در راه خانه با آن گیاهی که قرار است به او زندگی جاودانه بدهد، توقف کرد تا استراحت کند.

و اتفاقی که می‌افتد، او آن را نمی‌بیند، اما از پشت سرش ماری می‌آید و گیاه را می‌برد، می‌خورد. و آن گیاهی که قرار بود به اوتناپیشتم زندگی ابدی بدهد، از بین رفته است. و در آن لحظه است که گیلگمش، متاسفم، او قرار است به گیلگمش زندگی ابدی بدهد، از بین رفته است.

در آن لحظه، گیلگمش بالاخره متوجه می‌شود که جاودانگی برای بشریت نیست. و تصمیم می‌گیرد با چند دوست تازه پیدا شده به خانه برگردد و بقیه عمرش را در اوروک زندگی کند. و این تعامل عجیب وجود دارد که ناگهان گیلگمش به دنیای زیرین نزول می‌کند و دوباره به دنبال انکیدو می‌گردد.

و انکیدو اساساً به او می‌گوید، از این مسیر نرو، دنبال این نگرد. جالب است زیرا نشان می‌دهد که درک جایگاه آن صحنه در داستان بزرگتر واقعاً دشوار است، اما از پیچیدگی روایت و چگونگی شکل‌گیری آن سخن می‌گوید. اما باز هم، اساساً، این داستان درباره بشریت است و درباره انسانیتی که در شخصیت گیلگمش تجلی یافته است، اینکه او که هست، قرار است چه کار کند، قرار است چگونه زندگی کند، هدفش در زندگی چیست، رابطه‌اش با خدایان چیست.

، بنابراین، این یک داستان حماسی است که درباره برخی از سوالات بزرگ زندگی صحبت می کند. و بنابراین داستان یافتن گیلگمش، ما باید مکث کنیم و درباره این صحبت کنیم زیرا داستان یافتن گیلگمش به همان اندازه صحبت در مورد محتوای گیلگمش جالب است. ما به محتوا برمی گردیم، درباره پیامدهای همه اینها صحبت خواهیم کرد، اما باید چند لحظه ای را صرف صحبت در مورد چگونگی یافتن حماسه گیلگمش کنیم.

متن حماسه گیلگمش، چگونه پیدا شد؟ حالا باید متوجه شویم که همه آن به یکباره پیدا نشد، بلکه به صورت مرحله ای پیدا شد. و آن یافته ها، اگر بخواهیم بگوییم، با اولین کاوش های بین النهرین، نینوای باستان پایتخت های باستانی آشور و غیره مرتبط بودند. و بنابراین، با شخصی به نام آستین هنری لایارد شروع می شود.

و آستین هنری لایارد مردی بود که به عنوان یک دیپلمات بزرگ شد، او در نهایت به عنوان باستان شناس در سریلانکای امروزی مشغول به کار شد. او مدتی را در سریلانکای امروزی گذراند. اما در نهایت کاوش ها را در نینوای باستانی آغاز کرد.

و این یارو، در اواسط قرن نوزدهم، اگر مکالمه مان در سخنرانی اول را به خاطر داشته باشید، آن زمان، دوران جستجوی گنج باشکوه بود. خب، این یارو فقط سنگر حفر می کرد، سوراخ حفر می کرد، دنبال چیزهای بزرگ می گشت. و آنها را روی جعبه ها می گذاشت، و آنها را به پایین رودخانه حمل می کرد، و دوباره به موزه بریتانیا برمی گرداند.

و بنابراین، او این مجسمه های عظیم را پیدا می کند، او این روکش های طلایی را پیدا می کند که کاخ ها را تزئین می کنند، و همه آنها را دوباره روی جعبه ها می گذارد. برخی از جعبه ها در حال غرق شدن به ته رودخانه هستند و دیگر هرگز پیدا نمی شوند. اما این روش کار این مرد است.

اما در جریان جستجوی این یافته های بزرگ، او به اندازه کافی باهوش هم هست که متوجه شود، اوه، به همه این لوح ها نگاه کنید. نوعی نوشته روی آنها وجود دارد. و تقریباً در همین زمان است که خط میخی رمزگشایی می شود. بنابراین لایارد می داند که اینجا اهمیت بالقوه ای وجود دارد.

او دارد آنها را در جعبه ها می گذارد و همه را به موزه بریتانیا برمی گرداند. نه برای اینکه فوراً دیده شوند، بلکه فقط برای اینکه در جعبه ای در زیرزمین موزه بریتانیا بنشینند. بعداً به آن می پردازیم، اما به این مجسمه بزرگ نگاه کنید.

اساساً منظور آستین هنری لایارد همین بود. اما او کسی است که اولین بقایای این داستان را در برخی از کاوش ها پیدا کرد. لایارد در نهایت جای خود را به هرمز راسم می دهد و او کسی است که جانشین او خواهد شد و تقریباً همان نوع داستان را روایت خواهد کرد.

راسم دوباره در حین پیدا کردن این چیزها، به دنبال یافته های بزرگ خواهد گشت، به دنبال اتاق های تاج و تخت، به دنبال مجسمه ها، به دنبال تاج های طلا و غیره. چیزهایی که چشم نواز هستند و غیره. آنها لوح های بیشتر و بیشتری پیدا خواهند کرد که در نهایت برای بررسی به موزه بریتانیا ارسال می شوند.

همه اینها جای خود را به جورج اسمیت خواهند داد. جورج اسمیت، از هر نظر، یک دانشگاهی گوشه گیر بود. او شخصیتی بی عرضه داشت، اما نابغه بود.

او سرانجام زبان اکدی و خط میخی را به صورت خودآموز آموخت و اولین آثار او هنوز هم مورد استناد قرار می گیرند. او یک نابغه بود. اما سرانجام در زیرزمین موزه بریتانیا به عنوان تعمیرکار مشغول به کار شد، که اساساً وظیفه اش سرهم کردن تمام لوح های شکسته بود.

و همینطور که اینها را کنار هم می‌گذارد، دارد با چشم می‌بیندشان. چون در این مرحله اساساً به زبان اکدی و خط میخی مسلط است، و فقط به آنها نگاه می‌کند، به آنها نگاه می‌کند، خب، این یکی را کنار هم بگذارید، چه می‌گوید؟ خب، هیجی. اما در حین انجام این کار، به لوح برخورد می‌کند، و شروع به خواندن این لوح می‌کند. خیلی شبیه روایت سیل کتاب مقدس است.

و بنابراین، او کمی بیشتر می‌خواند، هیجان‌زده می‌شود، و سپس کم‌کم متوجه می‌شود که چه چیزی دارد. او چیزی را که لوح شماره ۱۱ نامیده می‌شود پیدا کرده است، و این همان داستان اوتناپیشتم است که چند دقیقه پیش تعریف کردم. اوتناپیشتم به گیلگمش نگاه می‌کند، و این داستان اوست

خب، می‌خوای بدونی چطور جاودانه شدم؟ این داستان مربوط به اونه. مربوط به سیل بود. مربوط به قایق بود.

این شامل فریب دادن خدایان توسط من می‌شد. از این جور چیزها. اسمیت متوجه است که این حرف خیلی شبیه روایت سیل کتاب مقدس به نظر می‌رسد.

بنابراین، او شروع به یافتن قطعات لوح دیگری می‌کند که در مورد این موضوع صحبت می‌کنند، و شروع به کنار هم قرار دادن روایت می‌کند تا جایی که در نهایت برای تقریباً هر کسی که به او گوش می‌دهد، حتی مقامات سلطنتی که در این سخنرانی حضور دارند، ارائه‌ای ارائه می‌دهد. و او روایت بین‌النهرینی از روایت سیل را شرح می‌دهد. و او اساساً می‌گوید، ببینید دوستان، ما روایتی از بین‌النهرین داریم که بسیار شبیه روایت کتاب مقدس است.

قرار است با این چه کار کنیم؟ باید این را بفهمیم. باید شروع به بررسی رابطه بین این متون و غیره کنیم. او فوراً به یک سلبریتی تبدیل می‌شود.

او تبدیل به یک سلبریتی می‌شود. و از او خواسته می‌شود تا کاوش‌های دیگر را آغاز کند. حالا، اسمیت نمی‌خواهد این کار را انجام دهد.

اسمیت می‌خواهد تمام روز در زیرزمین خانه‌اش در موزه بریتانیا بنشیند و به متون نگاه کند. او نمی‌خواهد بیرون از خانه باشد. اما جورج اسمیت چیزی دارد که هیچ‌کس دیگری ندارد، و آن توانایی او در نگاه کردن به یک متن و رمزگشایی از ارزش یا بی‌ارزشی آن است، اینکه آیا واقعاً ارزش دارد یا صرفاً بی‌ارزش است.

او می‌تواند این کار را به این شکل انجام دهد. و این ارزش اوست. بنابراین او شروع به رهبری چند کاوش، و چند کاوش دیگر می‌کند.

او شروع به گردآوری و کنار هم گذاشتن قطعه به قطعه‌ی حماسه‌ی گیلگمش می‌کند. و در نهایت جورج، اسمیت به طرز غم‌انگیزی می‌میرد، و بدیهی است که این مرگ، دوران تصدی او را به پایان می‌رساند. اما این گردآوری حماسه‌ی گیلگمش را متوقف نخواهد کرد.

راستش را بخواهید، حماسه گیلگمش امروز هم ادامه دارد. ما هنوز در حال یافتن قطعاتی از آن هستیم. ما هنوز در حال درک تاریخ متنی پشت این حماسه هستیم که در ادامه در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

ما هنوز هم هر روز بیشتر و بیشتر این موضوع را درک می‌کنیم. اما این موضوع با تمام این کاوش‌های اولیه در بین‌النهرین، که با لیرد شروع شد، سپس به رسام و در نهایت به جورج اسمیت، مرتبط است. بنابراین، بیایید به برخی از پیامدهای آن نگاهی بیندازیم.

بیایید به برخی از پیامدهای حماسه گیلگمش نگاهی بیندازیم. اهمیت حماسه گیلگمش عمدتاً جنبه مقایسه‌ای دارد. حماسه گیلگمش ابزار مقایسه‌ای قدرتمندی برای ماست تا عناصر خاصی از عهد عتیق را درک کنیم.

این [کتاب/نوشته] برای این نیست که درباره یک بینش تفسیری خاص، درباره یک متن یا چیزی شبیه به آن به ما بگوید. شما می‌توانید به طور بالقوه این استدلال را برای روایت سیل کتاب مقدس مطرح کنید، اما عمدتاً به عنوان یک روایت تطبیقی وجود دارد. حماسه گیلگمش تاریخ طولانی، تاریخ طولانی و پیچیده‌ای از توسعه ادبی را به نمایش می‌گذارد.

ما بر اساس تمام قطعات متنی که در اختیار داریم، می‌دانیم که این داستان به عنوان داستان‌های جداگانه‌ای آغاز شده است که در مقطعی برای تشکیل یک روایت واحد گرد هم آمده‌اند. و آن روایت واحد نیز مراحل بعدی شفاف‌سازی، ویرایش، دقت و غیره را طی کرده است. بنابراین، حماسه گیلگمش که در دست داریم، نتیجه یک فرآیند بسیار طولانی و پیچیده توسعه ادبی است.

دلیل اهمیت این موضوع این است که به ما نشان می‌دهد کاتبان چگونه کار می‌کردند و چگونه مردم روایت‌های مستقل را تحت یک روایت واحد گرد هم می‌آوردند. به ما نشان می‌دهد که چگونه مطالب ویرایش، گردآوری، شفاف‌سازی و غیره می‌شدند. به ما بینشی در مورد قراردادهای نگارشی و گرایش‌های نگارشی می‌دهد که همه آنها بر نحوه درک ما از فرآیند تدوین عهد عتیق تأثیر می‌گذارند.

عهد عتیق که ما داریم، کتاب پادشاهان، اسفار پنجگانه، کتاب‌های تاریخی، اینگونه به ما نرسیده‌اند. شواهد موجود در دریای مرده، چه روایات دیگر ارمیا باشد، چه نسخه‌های دیگر دانیال، به ما ثابت می‌کنند که این متونی که در کتاب مقدس خود داریم، نتیجه یک تحول ادبی آشکار اما غیرقابل تعریف هستند. حماسه گیلگمش به ما این امکان را می‌دهد که قطعاتی را که آن گفتگو را شکل می‌دهند، شناسایی و کنار هم قرار دهیم.

گفتگوی اصلی، اینکه چگونه کتاب مقدس ما به این شکل درآمده، عهد عتیق ما به این شکل درآمده گفتگوی پیچیده‌ای است. گفتگوی است که مستلزم آن است که ما وقت بگذاریم، مسائل را در طول قرن‌ها بررسی کنیم، به دنبال سرنخ‌ها بگردیم و قراردادهای کتابت را در نظر بگیریم. حماسه گیلگمش یک مدل موازی در اختیار ما قرار می‌دهد که به ما نشان می‌دهد این چیزها چگونه کار می‌کنند.

بنابراین این یکی از اهمیت‌های اصلی آن است. حماسه گیلگمش همچنین به شیوه‌هایی جهان‌بینی خاور نزدیک باستان را بیان می‌کند که کتاب مقدس نمی‌تواند. و وقتی جهان‌بینی خاور نزدیک باستان، نحوه نگاه آنها به پانتئون، نحوه نگاه آنها به خدایان، نحوه درک آنها از رابطه بشریت با خدایان را درک می‌کنیم، وقتی شروع به درک چگونگی نگاه محیط بزرگتر خاور نزدیک باستان به این چیزها می‌کنیم، شروع به درک اهمیت و قدرت الهیاتی کتاب مقدس می‌کنیم.

کتاب مقدس رابطه بشریت با خداوند متعال را به شیوه‌های کاملاً متفاوتی نسبت به آنچه متونی مانند حماسه گیلگمش درک می‌کنند، درک می‌کند. درک کتاب مقدس از سیل جهانی از بسیاری جهات کاملاً متفاوت است. یکسان است. یک چارچوب اساسی وجود دارد که به طرز چشمگیری مشابه است، اما وقتی به جزئیات روایت کتاب مقدس می‌پردازید، روشی که خداوند متعال همیشه کنترل امور را در دست دارد، او چیز زیادی نمی‌گوید، این به طرز چشمگیری با خدایان حماسه گیلگمش که عقل خود را از دست می‌دهند متفاوت است.

روایت طوفان نوح در کتاب مقدس به طور خاص به ما می‌گوید که چرا خداوند چنین تصمیمی گرفت. حماسه گیلگمش به طرز چشمگیری مبهم است و تقریباً به نظر می‌رسد که آن را با دلایل کودکانه توجیه می‌کند، البته اگر بتوانیم دلایل کودکانه را توجیه بنامیم. بنابراین، درک جهان‌بینی الهیاتی این متون باستانی و حماسه گیلگمش اطلاعات زیادی به ما می‌دهد.

چطور آنها تمایلات زندگی برای جاودانگی و غیره را درک می‌کردند، رابطه با... من همین الان در مورد همه اینها صحبت کردم. وقتی این را درک کنیم، قدرت الهیاتی الهیات کتاب مقدس را بیشتر درک می‌کنیم. باز هم، این یک ابزار مقایسه‌ای است که بسیار مهم است.

به یاد داشته باشید، اسرائیل فرهنگ خاصی بود که در یک زمان خاص فعالیت می‌کرد و روش خاصی برای بحث و انجام کارها داشت. اگر می‌خواهیم این ایده را که خداوند از اسرائیل باستان به عنوان مکانیسم اصلی برای ابلاغ وحی خود استفاده کرده است، جدی بگیریم، باید متونی مانند این را جدی بگیریم زیرا آنها به ما نشان می‌دهند که چگونه همه این کار را انجام می‌دادند. و وقتی بفهمید که همه چگونه این کار را انجام می‌دادند، اهمیت و تفاوت‌های اسرائیل را با وضوح بیشتری درک می‌کنید.

این یک مفهوم بسیار بسیار مهم از حماسه گیلگمش است. و بحث را همین‌جا تمام می‌کنم. در این مرحله، در سخنرانی بعدی‌مان، قصد داریم به برخی از همگرایی‌های خاص و محدود نگاهی بیندازیم.

اما باز هم، ماری و گیلگمش درباره روشن کردن کتاب مقدس، مطالب پس‌زمینه، مطالب اجتماعی که برای کتاب مقدس مهم است، از طریق روش‌های غیرمستقیم، از طریق همگرایی‌های گسترده صحبت می‌کنند.

این دیوید بی. شرایر در تدریسش در مورد تعمق در سیل است. این جلسه دوم، ماری و حماسه گیلگمش، دو همگرایی گسترده است.